پیشخوان

«برگ‌های خواندنی» زنده‌یاد داریوش اسدزاده از تاریخ معاصر ایران

حکایاتی از آنچه بر این بوم بر رفته!

■ محمدرضا کائینی

بر درگذشت هنرمند نام آشنای سینما و تئاتر ایران، زنده‌یاد داریوش اسدزاده، سالی سپری شد. از این روی مناسب است این مجال را به معرفی یکی از آثار وی اختصاص دهیم. آن مرحوم علاوه بر فعالیت هنری، از شاهدان دیرپای تاریخ معاصر ایران نیز بود و در این باره آثاری چند نیز به رشته تحریر درآورد. «برگ‌های خواندنی» یکی از آثار چهارگانه اوست که به شکلی داستان‌وار، هر برگ از آن را به بخشی از تاریخ معاصر ایران اختصاص داده است. این اثر یک بار بیشتر چاپ نشد و جا دارد در شرایط خالی بودن بازار کتاب از آن، ناشر محترم مجدد آن را به زیور نشر بیاراید. داریوش اسدزاده در دیباچه این اثر، در باره محتوا و ضرورت آن چنین آورده است:

«پس از شکر و ثنای خداوند متعال که آفریدگار جهانیان است و درود بر محمد مصطفی(ص) که خاتم پیغمبران است و با مطالعه حالات گذشتگان که گنجینه‌ای بر اصحاب فضل به نقل نوادر که مجموعه‌ای است در باره حالات، رفتار و گفتار از وقایع گذشته که پایگاه پرارج‌ترین و گرانبهاترین شناخت بشری که نقدها را عیار می‌بخشد و آینه‌ها را پاک و روشن می‌سازد و نیک‌اندیشان، درستکاران و پرچمداران را به آسمان برمی‌افروزد و تمدن و فرهنگ شکوهمند ایران اسلامی که یکی از باشکوه‌ترین تمدن‌های انسانی است بر روند پربرکت و سبزتر یادآور می‌شود که برای تاریخ و فرهنگ ایران منبع ارزنده است که باعث روشنگری آیندگان، عبرتی از نادانی‌ها و ناکامی‌هاست.»

اسدزاده در یکی از این برگ‌های خواندنی نکته‌ای آورده است تحت عنوان «اظهار عقیده دکتر باستانی

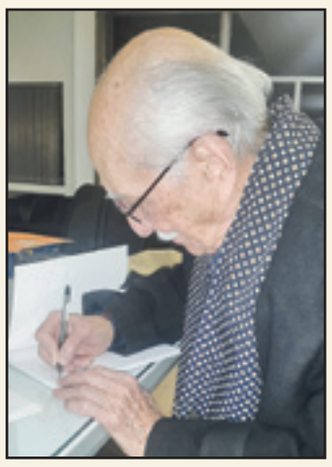

زنده یاد داریوش اسدزاده در حال نگارش یادداشت بر یکی از تألیفات خویش

پاریزی راجع به هم‌ولایتی خود خواجوی کرمانی». به نظر می‌رسد با عنایت به مکانت و وثاقت استاد باستانی در امر تاریخ‌نگاری معاصر، ذکر آن در این مقال بی‌مناسبت نباشد. داستان از این قرار است که مرحوم باستانی با سرودن قطعه شعری و به رغم بی‌ادعایی خواجوی کرمانی در برابر خواجه شیراز، همشهری خود را از حافظ برتر دانسته است. تفصیل داستان دریکی از برگ‌ها اینگونه آمده است:

«در آثار تاریخی شیراز بعد از نمای دروازه قرآن در تنگ الله‌اکبر به قبر خواجوی کرمانی برمی‌خوریم که در آنجا دفن شده و تن خواجوی کرمانی به شیراز به تنگ افتاده است. الله‌اکبر گرچه خواجو در برابر سعدی و حافظ به قول باستانی پاریزی ادعایی ندارد و به ظواهر اهمیتی نمی‌دهد یا همان طور که خودش گفته است:

پیش صاحب‌نظران ملک سلیمان باد است
بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزاد است
اینک گویند که بر آب نهاده است جهان
مشنو ای خواجو که بنیان جهان بر باد است
دل بر این پیره‌زن عشوه‌گر دهر مبند
کاین عروس است که در عقد دو صد داماد است

و بعد حافظ بیان نکته را از او گرفته و گفته است:

مجو دوستی عهد از جهان سست‌نهاد
که این عجوزه عروس هزار داماد است

و دکتر باستانی پاریزی غزل خواجو را از حافظ برتر می‌داند و شاید خواسته است حق همشهری‌گری بجا آورد.

البته خود حافظ هم گفته است:

استاد غزل سعدی است پیش همه کس اما
داد سخن حافظ طرز سخن خواجو».

Javan online.ir
به جوان دوباره نگاه کن
جام جوان

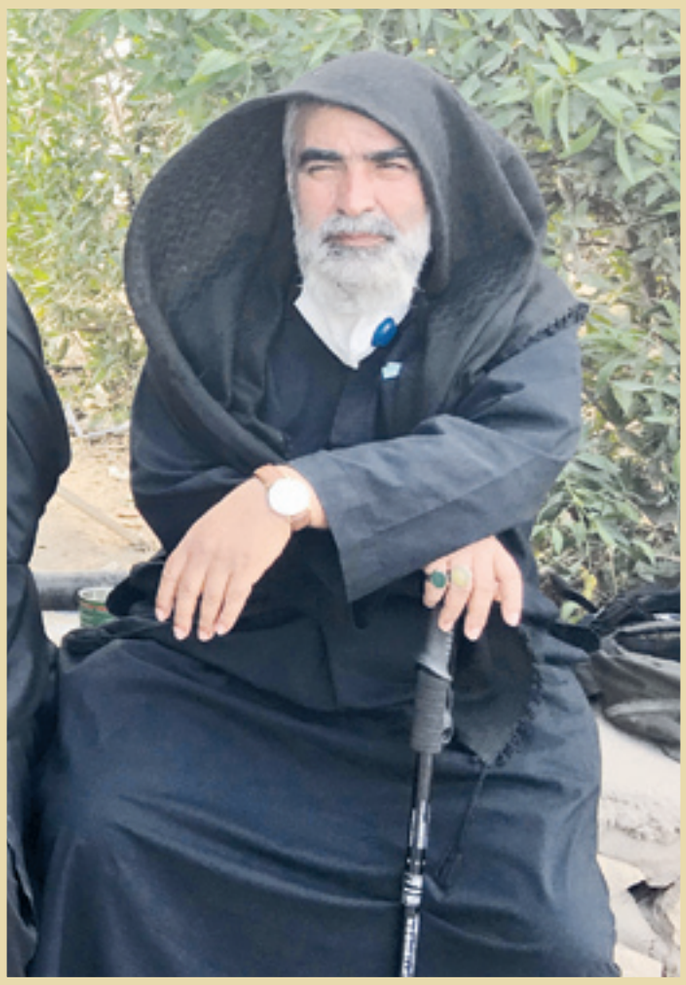

حجت‌الاسلام والمسلمین روح‌الله حسینیان در راهپیمایی اربعین

«ناگفته‌ها و خاطره‌هایی از حیات سیاسی حجت‌الاسلام روح‌الله حسینیان»

در گفت‌وشنود با حجت‌الاسلام حامد حسینیان

پدر در کور کردن چشم فتنه قتل‌های زنجیره‌ای مؤثر بود

■ شاهد توحیدی

در روزهایی که سپری شد، حجت‌الاسلام والمسلمین روح‌الله حسینیان یار دیرین انقلاب و نظام اسلامی، پس از یک دوره بیماری سخت، دعوت حق را لبیک گفت و به جایگاه ابدی روی نمود. از این روی و در بازشناسی و تکریم کارنامه این روحانی مجاهد، با فرزندش حجت‌الاسلام والمسلمین حامد حسینیان گفت‌وشنودی انجام داده‌ایم که نتیجه آن در پی می‌آید.

مرحوم حسینیان در افواه عمومی، بیشتر به عنوان یک چهره قضایی و سیاسی شناخته می‌شدند. بنابراین مناسب است از این نکته آغاز کنیم که ایشان چگونه به دستگاه قضایی و سپس به سیستم امنیتی کشور وارد شدند؟ زمینه‌های این امر چه بود؟

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. البته معمولاً این گونه مسائل را خودِ پدر برایمان تعریف نمی‌کردند، می‌شد که گاه با دقت در خاطراتشان و حواشی آن به نکاتی در این باره پی برد. ورودشان به دستگاه قضایی، بابت شناختی بود که آیت‌الله قدوسی از شخصیت و توانایی‌های ایشان، در دوران تحصیل در مدرسه حقانی قم داشتند. به همین دلیل هم آن شهید بزرگوار پس از انتصاب به دادستانی انقلاب، عده‌ای از شاگردان توانمند خود را به قوه قضائیه آوردند که پدر نیز در زمره آنان بود. ایشان در دهه ۶۰، مأموریت‌های خطیری را بر عهده گرفتند که یکی از آنها پذیرش دادستانی سیستان و بلوچستان و اقامت در شهر زاهدان بود. این در حالی بود که در آن شرایط خطیر، کسی از قضات نپذیرفته بود که به آن خطه برود. رفتن به سیستان و بلوچستان و مقابله با اشرار و فهمِ زد و بندهای مافیای آنها در منطقه، به اضافه هوش شخصی ایشان موجب شده بود که شم امنیتی بالایی پیدا کنند. به راحتی می‌توانستند تشخیص دهند که عوامل فتنه و شرارت، چه کسانی هستند و نحوه عملکرد آنها چگونه است؟ به هر حال در زاهدان، وقت زیادی از ایشان، صرفِ پیگیری و متلاشی کردن باندهای موادمخدر شد. پدر در آن دوره، شرایط دشواری را گذراندند تا توانستند امنیت را در این منطقه برقرار کنند. اینگونه موفقیت‌ها موجب شد ایشان از طرف قوه قضائیه مأمور شوند در وزارت اطلاعات، پرونده‌های امنیتی را بررسی کنند. البته تصدی دادستانی ویژه روحانیت هم مهم بود. بالاخره باندهای منحرف و معاندی بودند که قصد داشتند به بیوت برخی مراجع نفوذ کنند و کشف آنها هم کار مهمی بود و دقت زیادی را می‌طلبید. علاوه بر این در دوره دادستانی هم با کمیته‌های انقلاب در ارتباط بودند و از نحوه تعقیب متهمان نیز تجربیاتی داشتند. مجموعه اینها به هوش امنیتی ایشان کمک کرد و باعث شد ایشان در مقام خدمت در دستگاه امنیتی کشور، توفیقات زیادی داشته باشند.

پس از اینکه جریان موسوم به اصلاحات در سال ۷۶، زمام اداره کشور را در دست گرفت و در پی رویداد قتل‌های زنجیره‌ای و افشاگری مرحوم حسینیان در باره عوامل آن، جناح حاکم هجمه تبلیغی بسیار گسترده‌ای را علیه ایشان سامان داد. این در حالی بود که پیش از آن مطبوعات همان جناح، سخنان آقای حسینیان علیه جناح راست و رفتار ستاد انتخاباتی آقای ناطق نوری را تیتر می‌کردند! به عنوان فرزند ایشان، از آن روزها چه خاطراتی دارید و مهم‌تر اینکه در آن دوره، حال پدر را چگونه دیدید؟

روزهای بسیار سختی بودند. همواره روزهای اول مقاومت در مقابل جریانات انحرافی، روزهای دشواری هستند و برداشتن قدم‌های اول، مستلزم همراهی و همفکری دوستان است که متأسفانه عملی نشد. عده‌ای صلاح را در محافظه‌کاری می‌دانستند، ولی ایشان وارد میدان شدند و به وظیفه‌ای که تشخیص داده بودند، عمل کردند. از منظر پدرم ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای، جریانی بود که طی آن می‌خواستند نظام را بدنام کنند تا راه برای عملیات براندازی هموار شود. علاوه بر این ایشان همواره حفظ نظام را واجب می‌دانستند و این امر، نقطه حساسیت‌شان بود. نظر پدر این بود که بالاخره نظام سیاسی تشیع پس از قرن‌ها بر پا شده است و ما در برابر آن وظیفه داریم و اساساً معنای زندگی‌مان در حفظ همین نظام است و طبعاً تلاشمان هم باید معطوف به این مهم باشد. ایشان در تحلیل اعتقادی و تاریخی خود معتقد بودند شیعه، همواره در حال انقلاب بوده است، چراکه یک نظام خاص سیاسی دارد. ایده این مذهب، همواره این بوده که تا حکومت را به ولایت نرسانیم، همه حکومت‌ها طاغوتی محسوب می‌شوند. حالا در عصر ما اتفاقی افتاده و حکومتی از چنگ طاغوت رهایی پیدا کرده است و به دست جریان ولایت سپرده شده که در واقع حکومت خدا و احکام اوست. در چنین شرایطی، عده‌ای می‌خواهند این حکومت را بدنام و منحرف کنند و نتیجه قرن‌ها مبارزه سیاسی تشیع را به خطر بیندازند. بنابراین از روی وظیفه وارد میدان شدند.

پس شما معتقدید به رغم پژواک سیاسی‌ای که اقدامات ایشان پیدا می‌کرد، چندان اهل سیاست‌ورزی نبودند و بیشتر در جهت تقویت یک فکر یا مکتب فعالیت می‌کردند؟

همین طور است، پدر چندان اهل کار سیاسی نبودند و وقتی هم که بنا به وظیفه در گروه‌های مختلف فعالیت می‌کردند، پایدار و دایمی نبودند. فکر را مطرح می‌کردند و گروه را تشکیل می‌دادند، اما نه به عنوان کار سیاسی، بلکه در جهت تقویت آن فکر. مثلاً پدر جزو مؤسسان جمعیت دفاع از ارزش‌های انقلاب اسلامی یا بعدها جبهه پایداری بودند، اما موقعی که جبهه تشکیل شد و کارش نظام و شکل پیدا کرد، دیگر دوست نداشتند دخالت و کارهای سیاسی مربوط به آن را انجام دهند. برایشان تقویت مکتب و مبانی آن اهمیت داشت. در مقاطع خاصی مثل ماجرای فتنه ۸۸ یا پیش از آن وقوع قتل‌های زنجیره‌ای، اصل نظام ولایی هدف قرار گرفته بود و طبعاً ایشان نمی‌توانستند سکوت کنند و از روی وظیفه و اعتقاد ایستادند و غیرت نشان دادند. هیچ‌گاه هم از افشاگری‌ای که در این باره داشتند، پشیمان نشدند و آن را از فصول با برکت زندگی خود تلقی می‌کردند. نمی‌گویم همه وقایع آن روزها برایشان دلنشین بود، ولی از اینکه توانسته بودند ایستادگی کنند، خوشحال بودند.

بهتر است که قدری در این سؤال متوقف شویم. در روزهای پس از درگذشت مرحوم حسینیان، برخی رسانه‌های معاند با انقلاب و البته با شخص ایشان، مقوله موضع‌گیری ایشان در ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای را مجدداً پیش کشیدند و از انگیزه‌های ایشان برای افشاگری در این موضوع، تحلیل‌های متفاوتی کردند. نظر شما در باره تفسیرهای این روزها چیست؟

اشاره کردم که مرحوم پدر وظیفه‌شناس بودند. اگر کاری را وظیفه می‌دیدند، به آن اقدام می‌کردند و توجهی هم نداشتند که آیا دیگران همراهی دارند یا نه؟ در داستان قتل‌های زنجیره‌ای، به سرعت متوجه فتنه شدند. فتنه این بود که می‌خواستند با طرح جهت‌دار ماجرای این قتل‌ها مردم را مقابل نظام قرار دهند و به پشتوانه رأی دولت اصلاحات، نظام ولایت فقیه را به نظامی لیبرال تبدیل کنند. ایشان با شجاعت وارد کار شدند و شاید به تنهایی ورق را برگرداندند. نیت ایشان، حفظ نظام بود و برای این هدف، همه تخریب‌ها را پذیرفتند. بحمدالله شفاف‌سازی ایشان، چشم فتنه را کور کرد و آشکار شد طراحان این فتنه، از حامیان اصلاحات بودند.

بازگردیم به سؤالات پیشین. ایشان از مشاهده جنگ روانی و رسانه‌ای مخالفان، چه واکنشی داشتند؟ در این باره چه خاطراتی دارید؟

شاید باورش سخت باشد، اما گاهی وقت‌ها از اینکه دشنام می‌شنیدند، واقعاً خوشحال می‌شدند! چون احساس می‌کردند به هدف زده‌اند و صدا و بهتر بگوییم که ناله کانون فتنه را درآورده‌اند! روحیه ایشان در این زمینه، به قدری استحکام داشت که برای ما به یک نوع طنز و شوخی تبدیل شده بود. اگر روزی پدر به خانه می‌آمدند و کسل و خسته بودند، می‌پرسیدیم: «پدر! امروز دشنامی چیزی نداده‌اند که شما سر حال و خوشحال نیستید؟» از اینکه دشمن به دست و پا می‌افتاد و سنگ‌اندازی می‌کرد، واقعاً خوشحال می‌شدند. زمانی خستگی و کسالت برایشان پیش می‌آمد که جبهه انقلاب، به حد کافی تلاش نمی‌کرد. از کم‌کاری‌ها واقعاً ناراحت می‌شدند، اما از هجمه‌ها و پرکاری دشمن علیه خودشان، واقعاً خوشحال و مطمئن می‌شدند که اهدافشان را درست نشانه رفته‌اند. در سال‌های اخیر، برادر کوچک‌ترم بیشتر در خانه و کنار پدر بود و با ایشان صحبت می‌کرد. ایشان می‌گفت: موقعی که اخبار را به پدر عرضه می‌کردم، می‌گفتند: «از تمجید و تحسین‌ها عبور کن، چون حوصله شنیدنشان را ندارم، ببین چه کسی دشنام داده و چه کسی عرصه برایش تنگ شده!» این چیزها همیشه برایشان شیرین بود. همیشه در این باره، خاطره‌ای از شهید آیت‌الله بهشتی را نقل می‌کردند. داخل پرانتز بگویم که واقعاً دلدادگی خاصی نسبت به شهید بهشتی داشتند. آخرین‌بار که به بهشت‌زهرا و با هم سر مزار شهید بزرگوار بهشتی رفتیم، به طرز خاصی قبر ایشان را در آغوش گرفتند! ما کمتر از پدر می‌دیدیم که قبری را در آغوش بگیرند و به سنگ ضربه بزنند و گریه کنند! شهید بهشتی برایشان یک اسطوره و نماد بود و مقاومت و وارستگی و آزادگی ایشان را همیشه مثال می‌زدند. این خاطره را بارها برایمان تعریف کرده بودند. نمی‌دانم جلوی دفتر حزب یا جای دیگری، عده‌ای از مخالفان آمده بودند...

جلوی ساختمان دادگستری بوده. این خاطره را برای من هم گفته بودند...

بله، یک عده آمده بودند و دشنام می‌دادند! می‌گفتند ما تمام مدت به چهره شهید بهشتی نگاه می‌کردیم که آیا ناراحت یا چهره‌اش گرفته می‌شود یا خیر؟ ما که آیت‌الله بهشتی را خیلی دوست داشتیم، می‌گفتیم اجازه بدهید ما برویم و جواب اینها بدهیم، ولی ایشان نه حالت چهره‌شان عوض می‌شد، نه ناراحت می‌شدند و نه به ما اجازه می‌دادند که چنین کاری کنیم. می‌گفتند: «اینها مسائل مهمی نیستند و اصلاً نباید به ایشان توجهی کنید.» حتی می‌گفتند: «در آن لحظه، من یک لحظه احساساتی شدم و به شهید بهشتی گفتم چرا امام در برابر این عده به میدان نمی‌آید و از شما دفاعی نمی‌کند؟ شهید بهشتی گفتند: ما نباید در مشکلات خود، از امام مایه بگذاریم، امام را برای مسائل مهم و کلان نظام می‌خواهیم و نه برای دفاع از خود!...» پدر هم این رفتار را از شهید بهشتی آموخته بودند و اینگونه هجمه‌ها برایشان مهم نبود و کاری را که وظیفه خود می‌دانستند، انجام می‌دادند. به جنگ روانی دشمنان، توجهی نشان نمی‌دادند و اگر هم توجهی نشان می‌دادند، از سر خشنودی بود و سر ذوق می‌آمدند که وظیفه خود را انجام داده‌اند.

طبعاً مواجهه با برخی جریانات سیاسی از جمله بقایای باند مهدی هاشمی برای آقای حسینیان هزینه‌هایی هم داشت. در یکی از واپسین مصاحبه‌هایی که درباره خاطرات خود از ماجرای برخورد با بیت آقای منتظری داشتند، آقای سعید منتظری مواضعی گرفت و در این بین نسبت بدی نیز به ایشان داد. از دوستانشان شنیدم که ایشان نیز متقابلاً از وی شکایت کرده‌اند. ماجرای این شکایت به کجا انجامید؟

از جزئیات ماجرا خبر ندارم، ولی می‌دانم مدارک تمام حرف‌هایی که در آن مصاحبه زدند، موجود است. بعضی‌هایش را به دلیل حفظ آبروی طرف، منتشر نکردند و ما هم نمی‌کنیم، وگرنه حرف‌های گفتنی درباره کارکرد این جریان، فراتر از آن چیزی است که توسط ایشان گفته شد. اگر هم از سعید آقا شکایتی کرده باشند، به خاطر حفظ حرمت نظام و کارگزاران آن است، والا وقتی در خانه مسئله را مطرح کردیم و گفتیم که این نکات مطرح شده‌اند، ایشان ابداً نگفتند ناراحت هستم یا او چرا این حرف‌ها را به خود من زده است! اگر شکایتی شده باشد، قطعاً برای حفظ آبروی نظام است که این آقا چرا دارد این نسبت‌ها را به یک معتمد و مسئول نظام می‌دهد، وگرنه به لحاظ شخصی، از این مسائل زیاد برای ایشان پیش می‌آمد و هیچ واکنشی هم نشان نمی‌دادند. در این مورد هم شاید طرح شکایتی کرده باشند تا سندش در تاریخ بماند، وگرنه اهل دنبال کردن و پیگیری شکایت برای خودشان نبودند. کسانی که آن روز با پدرم به بیت آقای منتظری رفتند و آنجا را بازرسی کردند و اسنادی را آوردند، هنوز هستند و اسناد به دست‌آمده هم در دادگاه ویژه روحانیت موجود است. اخلاقشان این‌طور بود که چیزهایی را که علیه خودشان مطرح می‌شد، زیاد جدی دنبال نمی‌کردند، ولی اگر قرار بود نظام متهم شود، طرح شکایت می‌کردند. هرگز اختلاف شخصی یا کینه‌ای از کسی نداشتند که دنبال کنند.

یکی از فرازهای سیاست‌ورزی مرحوم حسینیان در واپسین سالیان حیات، حمایت از آقای احمدی‌نژاد بود. این در حالی بود که ایشان قبلاً انتقاداتی را درباره شخص و اطرافیان رئیس جمهور سابق ابراز کرده بودند. پدر با وجود اطلاع از نقاط ضعف این جماعت، چرا همچنان به ارتباط و نزدیکی خود با این جریان ادامه دادند؟

در یک کلام، هدف جذب حداکثری بود. واقعاً نظرشان این بود کسی که توان اجرایی بالایی دارد و مردم هم به او علاقه داشته و این علاقه را در دو دوره هم ابراز کرده بودند، اگر اجازه دهیم چنین شخصی از دایره نظام خارج شود، چیزی جز هزینه‌سازی نیست. پدرم یک اصولگرای سخت و محکم بودند، اما گاهی اوقات چهره‌های متعلق به جریان اصلاحات هم با ایشان رفت و آمدهای مداوم و حتی گپ و گفت‌های صمیمی داشتند، چه در مجلس و چه در عیادتشان در بیمارستان. گاهی اوقات هم برخی از آنها به خانه‌مان هم رفت و آمد می‌کردند. اعتقاد حاج آقا این بود کسانی که نسبت به انقلاب دلدادگی دارند، ممکن است دیدگاه‌های مختلفی هم داشته باشند، ما باید همه تلاشمان را کنیم که آنها را در چارچوب انقلاب نگه داریم. کسی مثل آقای احمدی‌نژاد، نهایتاً به آرمان امام خمینی دلدادگی دارد، شاید رفتارهای ناپسندی هم داشته باشد و اجتهادهای شخصیِ غلطی هم کند. می‌گفتند: «روحانیت باید کمک کند که این فرد، در مسیر باقی بماند. نظرشان این بود که ایشان را گروهی که رفتار درستی نداشتند، به لجاجت کشاندند! این هزینه‌سازی برای نظام، چه ضرورتی داشت؟ شیوه خود مقام معظم رهبری هم همین است که تا می‌شود، همه را در حیطه نظام اسلامی نگه دارند و معمولاً از خطاهای قابل بخشش آنان چشم‌پوشی می‌کنند. همه در کنار نظام باشند و برای نظام فکر و عمل کنند. چرا فرصت‌های ما باید صرف دعواهای بیخود و بی‌فایده شود؟ چرا باید برخی حواشی را بی‌جهت پررنگ کنیم؟ چرا نباید بین ما مودت باشد؟ گاهی اوقات برقراری روابط مودت‌آمیز، باعث می‌شود حواشی خود به خود کمرنگ شوند و رفته‌رفته، کسی روی اختلاف‌نظرها پافشاری نکند و طرف مقابل هم اصرار و لجاجت به خرج ندهد و به راه بیاید.» واقعاً نظرشان این بود که اگر واقعاً جمعی از دوستان انقلابی، در کنار آقای احمدی‌نژاد می‌ماندند و در این زد و بندهای سیاسی، به عنوان مشاور، ایشان را درک می‌کردند، بعضی اتفاقات پیش نمی‌آمدند. به این اصل معتقد بودند که باید فضا را آرام کرد و برخی از مودت‌ها و همراهی‌های گذشته را برگرداند. تقریباً همه دوستان پدرم، ایشان را مورد سؤال قرار می‌دادند که چرا کنار این آدم مانده‌اید؟ ایشان حقیقتاً به خاطر حفظ رابطه با آقای احمدی‌نژاد، مشکلات زیادی را تحمل کردند، اما نهایتاً نظرشان این بود که نباید برای نظام هزینه درست کرد. این رویکرد را هم از سر سیاسی‌کاری در پیش نگرفته بودند. (گفتم که ایشان، چندان اهل کار سیاسی نبودند) بلکه واقعاً اعتقاد داشتند به خاطر حفظ آرمان‌های انقلاب، همه باید در کنار هم کار را پیش ببریم و به هر بهانه‌ای یکدیگر را طرد نکنیم.

عدم صدور پیام تسلیت از سوی آقای احمدی‌نژاد، آن هم در درگذشت کسی که به خاطر ادامه ارتباط با او بسیار مورد سؤال قرار گرفت، چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ خود شما در این باره چه تحلیلی دارید؟

در مورد پیام ندادن آقای احمدی‌نژاد، حدس من این است که می‌خواهند احترام پدر حفظ شود و چیزی نگویند که دوباره برای ایشان حاشیه‌سازی شود! حدسم این است که به این دلیل، پیام نداده باشند. پدر برای آرام کردن ایشان در بعضی از شرایط خطیر، زیاد با او رفت و آمد و به وی توجه می‌کردند، اما در مورد نکته اصلی‌ای که مورد سؤال شما بود، همچنان عرض می‌کنم که هدفشان این بود که ایشان همچنان در دایره وفاداران به نظام اسلامی حفظ شود. گاهی که در خانه، در این باره بحث پیش می‌آمد، برداشت خود من این بود که دفاعی که پدر از آقای احمدی‌نژاد می‌کردند، در ادامه همان مشی سیاسیِ مقام معظم رهبری در جذب حداکثری است. واقعاً اعتقادشان این بود.

و سخن آخر اینکه تحلیل شما از نگاه پدر به منش و جایگاه رهبر معظم انقلاب چیست؟

به رغم تمام شیطنت‌های این روزهای رسانه‌های بیگانه و برخی عناصر در فضای مجازی، اتفاقاً بنده فکر می‌کنم علت اصلی دشمنی ضد انقلاب با پدر، این بود که در بسیاری از موارد، مانع از توفیق توطئه‌های آنها علیه رهبری شدند. ایشان بارها به حضرت آقا عرض کرده بودند: «آرزوی من این است که در رکاب شما به شهادت برسم!» رهبری هم به ایشان توجه خاصی داشتند. وقتی جمعی از تاریخ‌نگاران به مناسبت چهلمین سالگرد انقلاب سال ۱۳۹۷ به دیدار آقا رفته بودند، ایشان چنان پدر را مورد عنایت و لطف قرار داده بودند که حاضران در جمع، از این همه محبت ویژه رهبری تعجب کرده بودند! این از مسائلی است که جای تشکیک ندارد.

شاید باورش سخت باشد، اما گاهی وقت‌ها از اینکه دشنام می‌شنیدند، واقعاً خوشحال می‌شدند! چون احساس می‌کردند به هدف زده‌اند و صدا و بهتر بگوییم ناله کانون فتنه را درآورده‌اند! روحیه ایشان در این زمینه، به قدری استحکام داشت که برای ما به یک نوع طنز و شوخی تبدیل شده بود. اگر روزی پدر به خانه می‌آمدند و کسل بودند، می‌پرسیدیم: «پدر! امروز دشنامی نداده‌اند که شما سر حال و خوشحال نیستید؟» زمانی خستگی و کسالت برایشان پیش می‌آمد که جبهه انقلاب، به حد کافی تلاش نمی‌کرد

به رغم تمام شیطنت‌های این روزهای رسانه‌های بیگانه و برخی عناصر معاند در فضای مجازی، بنده فکر می‌کنم علت اصلی دشمنی ضد انقلاب با پدر، این بود که در بسیاری از موارد، مانع از توفیق توطئه‌های آنها علیه رهبری انقلاب شدند. ایشان بارها به حضرت آقا عرض کرده بودند: «آرزوی من این است که در رکاب شما به شهادت برسم.» رهبری هم به ایشان توجه خاصی داشتند